

نامهای مترادف اروپایی داروها در مخزن الادویة محمد حسین عقیلی خراسانی (قرن ۱۲/۱۸)*

هوشنگ اعلم**

۱. تاریخچه مترادفهای داروشناختی

هر که به آثار داروپزشکی دوره اسلامی (که نخست به عربی اما، از قرن چهارم هجری قمری به بعد، به فارسی نیز نوشته می‌شد) مراجعه کند از تعدد اصطلاحهای داروشناختی نامأنوس، که برچسب «یونانی» یا «سریانی» به آنها زده شده است، با املاءهای به اصطلاح «معرب» گاهی مهیب، در شگفت خواهد شد - واژه‌هایی مانند عاقِرَقْرَحَا، صامِرِیوما، بَزْرَقُطونا، سُقولوفنَدِریون، اَزُنْقَالِیس، هیوفُسْطِیداس و طَرَحْشَقُوق، که به بعض

* ترجمه متن سخنرانی هوشنگ اعلم با عنوان *Synonymes pharmacologiques européens* در *Makzan al-adwīa* de Moḥammad-Ḥosayn 'Aqīl Korāsānī (XVIII siècle)

در مجمع بین‌المللی «علم در ایران: منتهای علمی و فنی فارسی و زمینه تاریخی آنها»، استراسبورگ (فرانسه)، ۱۶-۱۸ خرداد ۱۳۷۴. درج این ترجمه در یادنامه استاد عباس زریاب به مناسبت علاقه ویژه او به موضوع کلی مبحث حاضر، یعنی داروشناسی دوره اسلامی، است که در چاپ او از الصیدنة ابوریحان بیرونی (۱۳۷۰ ش) بخوبی نمایان است.

** عضو هیئت علمی بنیاد دایرة المعارف اسلامی.

فرهنگهای سپسین، مثلاً برهان قاطع (پایان تألیف آن در ۱۰۶۲)، نیز راه یافته‌اند. ادخال این واژه‌های عجیب و غریب به سده سوم/نهم بازمی‌گردد که مأمون، خلیفه عباسی، در ۲۱۵ دارالترجمه‌ای به نام «بیت الحکمة» در بغداد تأسیس کرد و جانشینانش، بویژه متوکل (حک: ۲۳۲-۲۴۷)، ادامه دادند. منظور اصلی از تأسیس بیت الحکمة، ترجمه آثار علمی بنیادی یونانیان قدیم به عربی (در موضوع ما نحن فیه، بویژه بقراط، دیوسقوریدس^۱ و جالینوس) بود. در داروشناسی، دانشمند و ترجمان نامدار مسیحی، حنین بن اسحاق، که قبلاً *De materia medica* ی مشهور دیوسقوریدس (قرن اول میلادی) را از یونانی به سریانی ترجمه کرده بود (این ترجمه فی هیولی الطّب نام داشته و بنا بر او به کتاب الحشائش معروف شده است)، ترجمه‌ای عربی از همین کتاب را که یکی از شاگردانش، اصطفن بن بسیل^۲، انجام داده بود، واری و اصلاح کرد. مع ذلک، اصطفن و حنین خوب دریافته‌اند که نمی‌توانند برابری عربی برای شمار بزرگی از نامهای یونانی داروها بیابند، بویژه به علت این که بعضی انواع یا گونه‌های گیاهانی که دیوسقوریدس وصف کرده بود در کشورهای عربی شرقی ناموجود و ناشناخته بود. ازینرو، ناچار شدند نامهای مزبور را آوانگاری («معرب») کنند (مثلاً، طراغوبوغن به جای *tragopogon* یونانی به معنی «شنگ»؛ سقولوفندریون به جای *skolopéndrion* «زنگی دارو» [گونه‌ای سرخس]؛ آریسطولوخیا به جای *aristolokia* «زراوند»؛ آسطوخودوس به جای *stoikádos*)، یا برخی از برابریهای سریانی معرب را که حنین قبلاً به کار برده بود، نگه دارند (مثلاً، عاقرقرحا به جای *pyrethron* «کیکه/ککه واش» [در زبان مازندرانی]؛ فاشرشین [در سریانی، قشیر آستین] به جای *ámpelos mélaina* [لفظاً، «تاک سیاه»]؛ *Bryonia alba* (?)؛ بزرقطونا، لفظاً «دانه‌های قطونا» [در سریانی، *qtōnā* «کیک/کک»]، به جای *psyllion* «اشقرزه»، و یا گاهی

اصطلاحهای یونانی را تحت اللفظ به عربی برگرداندند (مثلاً، لِسَانِ الْحَمَلِ، لَفْظاً «زبان بز»، به جای *amóglōsson* «بارهنگ»؛ لِحْيَةِ النَّيْسِ، لَفْظاً «ریش بُز»، به جای *tragopōgōn* «سنگ»؛ تَفَاحِ الْأَرْضِ، لَفْظاً «سیب زمین»، به جای «*kamaimēlon* «بابونه»). در قرنهای سپسین، در حالی که چندین گیاهشناس-پزشک غرب جهان اسلام، بویژه اسپانیای اسلامی شده (دانشمندانی چون ابن جُلجل، احمد غافقی، ابن میمون، ابن البیطار و محمد شریف ادریسی [مراکشی] در دوره‌های مختلف کوشیدند که هویت انواع و گونه‌های مذکور در کتاب دیوسقوریدس را معین کنند و، در صورت امکان، نامهای عربی کلاسیک یا محلی برای آنها بیابند، گسترش جغرافیایی اسلام، که تدریجاً از اسپانیا تا آسیای میانه و هندوستان بسط یافته بود، افزایش داروهای متعددی را در پی داشت که یونانیان قدیم نمی‌شناختند - داروهایی از شبه جزیرهٔ ایبریا، شمال آفریقا، سودان، عربستان، ایران قدیم، هند و جزاینها. این اوضاع و احوال، گرچه تا حدی به بازشناسی «مُفردات» مذکور در کتاب دیوسقوریدس کمک کرد، اما، با ادخال وصفهای گیاهشناختی جدید متعدد و غالباً متناقض، و بویژه با ادخال شمار کثیری از نامهای گویشی و محلی که پزشکان - داروشناسان کشورهای اسلامی دور از یکدیگر را بیش از پیش «سَرْدَرگُم» می‌کرد، شُبُهات موجود را افزود. این شبهه و شک در بسیاری از موارد تا روزگار ما باقی است.

در میان دانشوران جهان قدیم ایران فقط تنی چند یافت می‌شوند که به ترادف نامهای داروها برآستی علاقه‌مند بودند. نخستین آنان، از لحاظ تاریخی، دانشمند بزرگ خوارزم، ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰) است که در کتاب *الصِّدَنَة* (تألیف آن اندک زمانی پیش از مرگ او) برای بسیاری از نامهای «مُفردات» (= داروهای بسیط، غیر ترکیبی؛ شمار داروها در متن عربی ناقص بازمانده، ۷۲۰، ولی با افزایش وصفهای داروشناختی موجود در ترجمهٔ فارسی ابوبکر بن علی کاسانی در نیمهٔ اول قرن هشتم، رویهمرفته ۸۷۰)،

علاوه بر نامهای سنتی یونانی، سریانی، فارسی و جز اینها، مترادفهایی به زبانهای هندی (مثلاً، سندی) و، چیزی که از لحاظ لغوی برای ما مهمتر است، به زبانهای ایرانی (مثلاً، خوارزمی، بلخی، بخاری، سیستانی) ذکر کرده است. (ضمناً، بیرونی در مقدمه خود، واژه‌نامه‌های چندزبانه داروشناختی‌ای را که در آن روزگار در موطن او رواج داشتند، وصف کرده است).

پس از گذشت بیش از سیصد سال از روزگار بیرونی که علاقه‌ای به نامهای داروها و مترادفهای آنها در ایران (به معنای قدیمتر و وسیعتر این کلمه) به ظهور نرسید، پزشک و «عَطَّار»ی شیرازی، علی بن حسین انصاری (بیشتر به «حاج زین عطار» معروف بوده است؛ ۷۲۹-۸۰۶) علاقه‌ای به این موضوع نشان داد. وی در بخش مفردات پزشکی‌نامه خود، اختیارات بدیعی (تألیف ۷۷۰ در شیراز)، مترادفهای فارسی بسیار و، بویژه، مترادفهایی به گویش شیراز یا فارس و غیره آورده است.

سومین پزشک ایرانی که برآستی به این مترادفها و نامهای محلی علاقه‌مند بود، او هم سه قرن پس از سلف خود (یعنی حاج زین عطار) پدید آمد. این پزشک محمد مؤمن حسینی تنکابنی (معروفتر به «حکیم مؤمن») از خاندانی تنکابنی/دیلمی الاصل بود که در پایتخت، اصفهان، مقام کرده بودند. حکیم مؤمن با نامها و مترادفهایی که پیشینیان او (عربی نویسان، ایرانیها و دیگران) برای داروها گرد آورده بودند آشنا بود، و در *تحفة المؤمنین* خود (بیشتر به *تحفة حکیم مؤمن* اشتهار دارد) که در ۱۰۸۰ به فارسی تألیف کرده به روشی منظم به این موضوع پرداخته است. در این کتاب، که هنوز نزد معتقدان به پزشکی جالینوسی در ایران اعتبار دارد، حکیم مؤمن، که ظاهراً خواسته است کتابی خالی از اشتباهات حاج زین عطار و مشروحتر از اختیارات او بردارد، شماری بسی بیشتر از مترادفها را آورده است: گذشته از مترادفهای سنتی یونانی و سریانی و عربی و فارسی،

نامهای عربی گویشی، بربری، مغربی، اندلسی و جز اینها را که مسلماً از مؤلفانی چون ابن‌البیطار و داوود انطاکی برگرفته، نقل کرده است. شأن و فضل حکیم مؤمن از حیث مترادفات در این است که وی شمار کثیری از نامهای هندی (به شمارش من، ۵۳۲)، ترکی (۱۹۰) و، بویژه، فارسی یا ایرانی را ذکر کرده است، مثلاً، فارسی گویشی اصفهان (۵۹) و «خزری»، یعنی گویشهای دیلم، طبرستان/مازندران و گرگان (در حدود ۱۲۰ تا).

۲. مخزن الادویه عقیلی خراسانی^۱

پس از این مقدمه، به موضوع اصلی این گفتار می‌رسیم، یعنی مترادفهای داروشناختی اروپایی در مخزن الادویه، دانشنامه (دایرة المعارف) داروشناسی وسیعی که محمد حسین بن محمد هادی (موصوف به «عقیلی»، «علوی»، «خراسانی» و یا «شیرازی»)، پزشک و داروشناسی خراسانی‌الاصل که فنون پزشکی را در هند فرا گرفته بود در ۱۱۸۵ به فارسی در هند تألیف کرده است. مخزن از جهاتی بسیار ارزشمند است. نخست این که مشروحترین تألیف فارسی از معلومات داروشناختی دوره اسلامی است، که مؤلف اطلاعات و ملاحظات خود را دربارهٔ بسیاری از گیاهان دارویی هند، جنوب شرقی آسیا و جز اینها به آنها افزوده است. دیگر این که، از لحاظ مترادفها، کاملترین و متنوعترین لیست آنها را که عقیلی از مآخذ عدیده قدیم و معاصر خود گرد آورده است، دربر دارد. البته، ذکر اصطلاحات و مترادفهای یونانی قدیم، سریانی، عربی، فارسی، شمال افریقایی و جز اینها نوآوری عقیلی نبود، اما، تا جایی که نگارنده می‌داند، عقیلی نخستین پزشک شرق اسلامی است که نامها یا مترادفهای اروپایی معاصر شمار نسبتاً بزرگی از داروها را ذکر کرده است. علاوه بر مترادفهایی که به عنوان «رومی» (احتمالاً = بیزانسی یا یونانی متأخر) موصوف شده‌اند (شمار اینها از همه

۱. محمد حسین عقیلی خراسانی، مخزن الادویه، کلکته ۱۸۴۴، ص ۱۹۸ (همهٔ منقولات در این مقاله از این چاپ است).

بیشتر است: ۱۰۴ مترادف)، اعدادی که نگارنده برای مترادفهای «غربی» مخزن یافته چنین است: «لاطینی» (نه به معنای لاتینی کلاسیک بلکه به معنای «ایبریایی» به گفته آلبرت دیتریش^۱ [ج ۲، ص ۳۴۳] یا «زبان اسپانیایی در حال تشکل» به گفته لوسین لکلر [در ترجمه فرانسوی الجامع ابن البطار^۲، ج ۱، ص ۲۰]: ۲۶ اصطلاح؛ «کسطیلان» (= گویش کاستیلی^۳ اسپانیایی) و «عجمی اندلس» (= «گویش یا زبان عامیانه اسپانیا» به گفته لکلر، یا «گویش اندلسی کاستیلی کهن»): ۲۹ اصطلاح؛ «فرنگی» (اصطلاحی مبهم که عقلی بدون تمییز و تفکیک عناصر آن به کار برده است؛ احتمالاً دال بر زبانهای بازرگانان و استعمارگران اروپایی در جنوب هند در قرن هجدهم، یعنی پرتغالیها، اسپانیاییها، هلندیها و فرانسویها): ۷۷ تا؛ واژه‌های انگلیسی که عقلی آنها را با صفات «انگلیسی/انگلیشی»، «انگریزی» یا «لغت انگلیش» مشخص کرده است: ۱۰ تا، مثلاً، برک (= bark «پوست درخت»)، ک洛夫 (= clove «میخک» (یکی از ادویه)، سفیاری (= sapphire «یاقوت کبود»)).

چند اشاره‌ای که عقلی به «فرنگ» (تقریباً به معنای بعض کشورهای اروپایی و مستعمرات آنها) کرده است جهل تقریباً کامل او را در باره «فرنگی» و جغرافیای «فرنگ» نشان می‌دهد. مثلاً، عقلی گمان می‌کرده که «بتاویه» (امروزه، جاکارتا، پایتخت اندونزی) «جزیره‌ای است... که جاوه نیز نامند... از جزایر ملک فرنگ» (ص ۱۹۸)؛ در جایی دیگر (ص ۳۲۱) می‌گوید که جوز بوا (= جوز بویا) «در جزیره‌ای... مسمی به جاوه که به زبان فرنگی اباوا و بندر آن را بتاوی نامند بهم می‌رسد و آن بندر در تصرف ولندیس یعنی هلندیها؛ Holandés در اسپانیایی است که... قومی از نصاری است... و در این اوقات، انگلس یعنی انگلیسیها نیز که قومی دیگر از

1. Albert Dietrich, ed. & tr. *Dioscurides triumphans: Ein anonymes arabisches Kommentar* (Ende d. 12. Jh. n. Chr.) zur *Materia medica*, Göttingen 1988.

2. Ebn al-Bayṭār, *al-Jāmeʿ*, tr. Lucien Leclerc, *Traité des simples*, Paris 1877, 1881, 1883.

3. castillan.

نصاری است نوعی [دیگر] از جوزبوا یافته‌اند». درباره ماهی رَعَاد چنین گزارش می‌کند (ص ۴۵۰) که این ماهی «در بحر مغرب [= مدیترانه] و سویس [؟] و بعضی ممالک فرنگ حوالی انگلان [= England] و در بحر جنوبی عرض [کذا؛ = أرض] جدید نیز بهم می‌رسد». عقیلی در آن دوره از تاریخ قرن هجدهم هند شکوفایی داشت که انگیزه نفوذ اروپا در هند و در آسیای جنوب شرقی عمدتاً منافع بازرگانی بود و بریتانیای کبیر هنوز مالک الرقاب هند نشده بود. از سوی دیگر، می‌دانیم پرتغالیها که فعالیت بازرگانی و استعماریشان مقدم بر دخالت فرانسویها و بریتانیاییها بود، زبان پرتغالی را «زبان تداولی مشترک» (اصطلاحاً، *lingua franca*، لفظاً به معنی «زبان فرانکی»^۱) همه مناطق ساحلی اقیانوس هند تا کانتون (در چین) کرده بودند. بنابراین، شاید واژگان «فرنگی» عقیلی حاوی عناصری از آن *lingua franca* باشد. به هر حال، از حدود ۷۷ واژه به اصطلاح «فرنگی» عقیلی که بیشترشان به سبب نادانی کاتبان و چاپگران سخت مسموخ شده‌اند، گمان می‌کنم که این عناصر را بازشناخته‌ام: واژه‌های لاتینی (از همه بیشترند)، مثلاً، بلطانس = *platanus*، برغال سالی = *Portulaca oleracea* [؟]، کرتویس = *coronopus*، کوکرس اندیکرس = *cocos indicus*، کلیسریزه = *glycyrrhiza*، پم = *pum* [ra]؛ فرانسوی، مثلاً، زتنکل = *renoncule*، سرین طین = *serpentin(e)*، کرده موم = *cardamome*، بستینا که مرین = *pastenague marine*؛ ایبریایی (گوشه‌های مختلف اسپانیایی)، مثلاً، شلیطر = *salitre*؛ پرتغالی، مثلاً، اسپنس = *espinacia*؛ و انگلیسی، مثلاً، سال ارمونیک = انگلیسی میانه *sal armonik*، سندر = *cedar*. متأسفانه، نتوانستم صورت و زبان اصلی شماری چند از این واژه‌های «فرنگی» را بازشناسم، مثلاً، تنکویس «راسو»، کرنیکول «خوک، گراز»، سلواسون «سیم = نقره»، برو «ماش سیاه» و کمیداس «دنبلان» (گونه‌ای قارچ).

از ۲۷ واژه به اصطلاح «لاتینی» توانستم صورتهای اصلی فقط ۱۲ واژه را تعیین کنم، مثلاً: ویطس/اریطس = لاتینی (*vitex (agnus-castus)*؛ هلیله کایم = یونانی *halikákabon*؛ برطینی = لاتینی *parthenium*؛ لکونس = یونانی *lagopes*؛ سربیلیم = لاتینی *serpyllum*؛ سارساهوره = اسپانیایی *zarzamora*؛ و مادروپیتیم = لاتینی *marrubium*. در مورد بعض اصطلاحاتِ ظاهراً مرکب، موفق شدم بخشی از ترکیب آنها را بازشناسم، مثلاً: بسبات بلی، که جزء اول آن شاید بَطْباطِ سرینانی الاصل باشد؛ لوطس سکرار، که *lonus* لاتینی را در آن به آسانی می توان بازشناخت؛ ارتیک پریم که جزء اول آن می تواند *urtica* (لاتینی) یا *ortiga* (اسپانیایی) باشد. صورتهای اصلی حدود ۸ واژه را نتوانستم حدس بزنم یا بیابم، از جمله، کارینه «چکاوک»، کوپرکیسو «تره فرنگی»، ایریدی سالومتیکا «سوسن/زنبق وحشی» و مطس برمیون «قلب». سرانجام، در مورد ۲۶ واژه «عجمی اندلس» یا به «لغت (اهلی) اندلس»، موفق شدم در حدود ۱۹ تای آنها را بازشناسم، مثلاً: انتله = *antola*؛ بیش یشکه = *bašalšaka*؛ اثیرون = *asarün*؛ بربطوره = کاستیلی *yervatu, herbatu*، و غیره؛ بریدفوقه = اسپانیایی *yerva de fuego*؛ مسمقار/مسمقران/مسمقوره = اسپانیایی *masmacora*؛ ترنشول = اسپانیایی و پرتغالی *tomasol*. از واژه‌هایی که صورت اصلی آنها ناشناخته ماند، چندتایی را در اینجا ذکر می‌کنم: کلموح «زنجبیل شامی»، سردوله «؟» «کبوده»، و شریا که عقیلی آن را مترادف ایزیغارون «؟» یونانی ذکر کرده است.

در خاتمه، می‌خواهم بر این مطلب تأکید کنم که مخزن الادویه عقیلی خراسانی، نظر به غنای محتوای داروشناختی آن به فارسی و وفور مترادفهای نامهای داروها، شایان چاپی جدید، علمی و انتقادی است که جز با مشارکت دانشمندان آشنا به متنهای قدیم پزشکی-داروشناسی و بویژه جز با همکاری زیانددانان متخصص در زبانهای مذکور در این متن عظیم، انجام پذیر نیست. ضمناً، معروض می‌دارم که فهرست کاملی از واژه‌های

مورد بحث تهیه کرده‌ام که در اختیار دانشوران علاقه‌مند به موضوع خواهد بود.

کتابنگاری مختصر (بجز آنچه در متن آمده است): علی بن حسین انصاری شیرازی، اختیارات بدیعی (قسمت مفردات)، چاپ محمدتقی میر، تهران، ۱۳۷۱ش؛ ابوریحان بیرونی، کتاب الصیدنة فی الطب، چاپ عباس زریاب، تهران ۱۳۷۰ش؛ همان، ترجمه ابو بکر بن علی کاسانی، صیدنه، چاپ منوچهر ستوده و ایرج افشار، تهران ۱۳۵۸ش؛ محمد مؤمن حسینی تنکابنی (حکیم مؤمن)، تحفة المؤمنین (تحفة حکیم مؤمن)، تهران [۱۳۶۰ش]:

Ebn Maymūn/ Maïmonide, *Šarḥ asmā' al-'uqqār* (*L'explication des noms de drogues*)..., ed. and tr. Max Meyerhof, Cairo, 1940; Francisco Javier Simonet, *Glosario de voces ibéricas y latinas usadas entre los Mozarābes*..., Madrid, 1888.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی